

محبت و عشق خمیر مایه و اساس نگرش عرفانی به شهادت در عرفان اسلامی

نورمحمد انصاری^۱، جمشید جلالی شیجانی^۲

^۱ کارشناسی ارشد ادیان و عرفان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام(ره) شهر ری

^۲ استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام(ره) شهرری، دانشگده علوم انسانی، گروه ادیان و عرفان

چکیده

موضوع تحقیق حاضر بررسی محبت و عشق خمیر مایه و اساس نگرش عرفانی به شهادت در عرفان اسلامی است. در این تحقیق به بررسی و تبیین مفهومی و معنی شهادت در عرفان اسلامی و رابطه محبت و عشق با شوق شهادت پرداخته ایم. در تعالیم الهی اسلام، «شهادت» از والاترین نقاط اوج گیری انسان است. در کتاب خدا، شهداء همنشین و مُصاحب انبیا و صدیقین اند. و چه مقامی بالاتر از این؟ رسیدن به این جایگاه، محرکها، مؤلفهها و عوامل انگیزشی متعددی دارد. این موضوع همواره از زوایای مختلفی مورد بحث و بررسی بوده است. در این میان، «عشق» و «محبت»، خمیرمایه و محرک اصلی در نگرش عرفانی به موضوع شهادت است. این عشق و محبت است که انسان را به جایی می‌رساند که رو به سوی خدا کرده؛ از ما سوا دل می‌بُرد و در معامله‌ای که تار و پود آن، سود و منفعت است، جان خود را به محبوب می‌فروشد و در اثر آن، به مقام شهود می‌رسد، چنانکه چیزی از نظر او مخفی نمی‌ماند.

کلید واژه: شهید، شهادت، عرفان اسلامی، عشق، محبت

۱. مقدمه

انسان در حرکت به سوی خدا، به نشانه‌هایی که راه را از بیراهه نشان دهد، نیازمند است و در این مسیر، عرفان اسلامی، به عنوان گنجینه‌ای عظیم که سرلوحه سیر سالکان به سوی خداست، علاوه بر ظاهر قرآن و سنت (که در شریعت تَبَلُّوْر یافته است) به باطن و لُب حقیقت نیز توجه دارد. چه اینکه ظاهر بدون باطن ارزشی ندارد، و باطن بی‌ظاهر نیز دوام و ماندگاری ندارد، همانند آبی که هرچند زلال و گوارا باشد، لیکن اگر محصور و محفوظ نماند، از آلودگی در امان نخواهد بود.

در عرفان اسلامی، حرکت انسان به سوی خدا، در دو بُعد انفسی و آفاقی مطرح است و از جهتی دیگر و با نگاهی متفاوت، حرکت انسان از خلق آغاز شده و به حق می‌رسد، سپس به وسیله حق در حق سیر می‌کند، و در نهایت بین خلق بازگشته و به وسیله حق در میان خلق، سیر و سلوک میکند. (حسن زاده، ۱۳۹۰: ۹-۴۳)

در زندگی سالکانه‌ی انسانی که رو به کمال است، محرک‌ها و عوامل انگیزشی متعددی وجود دارند که علی‌القاعده در تمام مراتب زندگی سالک نمود پیدا میکنند، در معاشرت با خدا، خود و خلق در لحظه لحظه زندگی، در فراز و فرود، عُسْرَت و آسانی، وقوف و حرکت، در سفرها و حضرها، همه جا این عوامل، حاضر و مؤثرند و نقش خود را ایفاء کرده، راه را نشان می‌دهند، گره‌ها را باز میکنند و به سالک سرزنده و مشتاق را در طی طریق، یاری می‌رسانند. از اهم این عوامل و محرک‌ها، علاوه بر اراده و آگاهی و اندیشه، باید به شور و عشق و محبت اشاره کرد که تأثیری شگرف در سرنوشت سالک دارد.

در «شهادت» که از عالی‌ترین راه‌های رسیدن به خداست، شهید با نثار جان (که عزیزترین و شیرین‌ترین داشته‌ی انسان است)، با خدا معامله می‌کند. همانگونه که در قرآن آمده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ بِتِغَاءِ مَرَضٍ ۗ وَاللَّهُ يُرِيدُ الْفَيْسُورَ ۗ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۱

و از مردم کسی است که جانش را برای خشنودی خدای فروشد و خدا بپندگان مهربان است.

مقام شهید و جایگاه شهادت در اسلام، و بالتبع در عرفان اسلامی بس والاست، و در این باب، حاجت به شرح و تفسیر نیست. اما اینکه انسان در مسیر زندگانی "چگونه" به آن درجه از کرامت می‌رسد که در چنان معامله‌ای وارد می‌شود و این سخن که "چه" سبب می‌شود که او اینگونه به مقام «قلب سلیم» برسد، موضوعی است که باید آن را دریافت.

۲. مفهوم شهید و شهادت

واژه «شهید» صفت مشبیه از مصدر «شهادت» از ریشه «شهد» به معنی دیدن و نظاره کردن و گواه بودن است، و اصطلاحاً، به معنی «حضور و مشاهده با بصر (چشم سَر) یا بصیرت (چشم سِر)» است (راغب اصفهانی، ۱۹۹۲: ۴۶۵؛ ابن فارس، ۱۳۶۳: ۲۲۱/۳). با نگاه از زاویه‌ای دیگر، شهید به معنی کسی است که می‌بیند و چیزی از چشمان او پنهان نیست. (ابن منظور، ۱۹۹۴: ۲۳۸/۳).

در قرآن نیز واژه شهادت (الشهادة) در مقابل «غیب» به کار رفته و به معنی «آشکار و آنچه که مخفی نیست» به کار رفته است و چون انسان با تقدیم جان خود به خدا، به مبدأ و مقصد هستی ملحق می‌گردد و از این روی، همه حقایق بر او آشکار شده و هیچ چیز از او مخفی نمی‌ماند، از این جان دادن، تعبیر به "شهادت" شده است. به زبانی دیگر، چون آدمی با مرگ در راه حق، به مقام حضور و نظر به وجه الله می‌رسد، لذا آن را شهادت نامیده اند. و نیز گفتنی است که بنا بر قرآن، "شهید" از

^۱ البقرة: ۲۰۷

صفات الهیه است. چه اینکه در قرآن می‌خوانیم: «وَاللّٰهُ شَهِيدٌ عَلٰی مَا تَعْمَلُونَ»^۱ و نیز می‌خوانیم: «إِنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۲. یعنی خداوند بر هر چه هست، حاضر و گواه است.

۳. معنای شهادت در عرفان اسلامی

شهید و شهادت در عرفان اسلامی از مفاهیم عالی‌ه ای است که عارفین به عنوان یک هدف به آن می‌نگرند. این مفهوم، تجلی‌گاه کمال شناخته می‌شود. در عرفان اسلامی، دایره عنوان شهید (از ابناء آدم) وسیع است. عارفان از قول پیغمبر اعظم، محمد (ص) نقل کرده‌اند: «من عشق فعت فکتتم ثم مات مات شهیداً» یعنی هر که عاشق شود و عفت پیشه کرده، عشق خود را مخفی کند، و در همان حال بمیرد، شهید مرده است (غزالی، بی‌تا: ۱۹۰/۸؛ فیض کاشانی، ۱۳۷۶: ۱۸۵/۵) و نیز گفته‌اند: «من احرق بنار العشق فهو شهید و من قتل فی سبیل الله فهو شهید» یعنی هر که از آتش عشق بسوزد، شهید است و هر که در راه خدا کشته شود نیز شهید است. (روزبهان، ۱۳۶۰: ۲۵) این وسعت معنا سبب شده، که عارفان مسلمان، در مصادیق نیز به همین منوال گام نهاده و شعاع دایره شهدا را عریض و طویل بدانند، چنانکه پیغمبران و اوصیای ایشان را جزو شهدا دانسته و نیز کسانی چون منصور حلاج و ابی‌بکر اشنانی که در اثر سماع و سکر روحی جان داد را نیز از شهدا برشمرده‌اند. لیکن آنچه مد نظر نگارنده است، شهید همان شهید معرکه جهاد فی سبیل الله است.

۴. رابطه محبت و عشق با شوق شهادت

نبی اعظم پیشدویدار گران‌بهار ایامت خود باقی گذاشتند، یکیقرآن کتابالهدود دیگر یعترت (ودربرخیتعابیر، سنت). در قرآن، هر چند واژه عشق به صراحت نیامده است، لیکن عباراتی چون «أَشَدُّ حُبًّا» و «شَغَفًا حُبًّا» آمده است که معنای "محبت شدید" را می‌رسانند. در احادیث اما واژه عشق آمده (ابن عربی، بی‌تا: ۳۲۳/۲) و «محبت» و مشتقات آن نیز فراوان به کار رفته‌است. (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۱۳۲-۱۳۳)

۵. امید به لقای الهی

گفته شد که شهادت، در اصطلاح بدین معناست که آدمی، جان خود را در راه خدا به معبود تقدیم کرده و در اثر آن، به مقام حضور و نظر به وجه الله برسد. شهادت ثمره و میوه شوق است و شوق نتیجه عشق است و این شوق است که عارف را امیدوار به لقاء الله و وصال محبوب می‌کند. خداوند در قرآن کریم به این مهم (شوق) پرداخته است. آنجا که فرمود: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۳ هر کس که به لقاء الهی امید داشته باشد [بداند که] اجل مقرر الهی فرا می‌رسد و او شنوای داناست.

رشیدالدین میبیدی در شرح کلام خواجه عبدالله انصاری در تفسیر این آیه شریفه می‌نویسد: «دیده دوست بهای جان است که به صد هزار جان یابی ارزان است؛ پیروزتر از آن بنده کیست که دوست او را عیان است؟ طمع دیدار دوست صفت [جان] مردان است.» (میبیدی، ۱۳۷۱: ۳۷۷/۷-۳۷۸) و این سخن چه نیکوست که طمع لقای الهی و امید به دیدار خدا از صفات اهل دل است.

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۸

۲. سوره حج، آیه ۱۷

۳. سوره عنکبوت، آیه ۵

۶. شوق، محصول عشق و محبت

در رابطه‌ی محبت و عشق با شوق شهادت، منابع عرفانی گویای این نکته هستند که شوق، محصول عشق و محبت است. در رسالهٔ قشیریه آمده است: «پرسیدند شوق برتر یا محبت؟ گفت محبت زیرا که شوق از وی خیزد... از استاد ابوعلی شنیدم که گفت: از علامت شوق آرزوی مرگ بود بر بساط عافیت چنانکه یوسف علیه السلام او را در چاه افکندند نگفت تَوْقَنی مسلماً [چون در زندانش کردند هم نگفت] و چون پدر و مادر و برادران او را سجد کردند و پادشاهی و نعمت تمام شد مرگ [آرزو] خواست گفت: تَوْقَنی مُسَلِّماً... از استاد ابوعلی شنیدم رحمه الله از قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم، اسألك الشوق الی لقاءک، گفت شوق صد جزو است نود و نه (جزو) پیغمبر صلی الله علیه و سلم و یکی همه مردمان را، خواست که این یک جزو نیز او را باشد از رشک آنکه مقداری از شوق دیگر کس را بود.» (قشیری، بی تا: ۵۷۷-۵۸۰)

فی الواقع همین محبت و عشق است که شوق حرکت به خدا را در انسان سالک برمی‌انگیزد و این شوق، در "ذکر" متجلی می‌شود. «يَسْبَحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدْوِ وَالْأَصَالِ رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَّا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ هِرْ صَبْحٍ وَ شَامٍ، خدایشان را تسبیح می‌گویند، مردانی که زرق و برق دنیا آنان را فریفته نکرده، از ذکر خدا باز نمی‌دارد.» این برانگیختگی و زبانه کشیدن شوق، در اثر عشق و محبت، به روشنی در کلام امیرالمؤمنین علی (ع) مُتَبَلِّوْر است که فرمود: «بارالها کیست که شیرینی محبت تو را چشیده باشد و جز تو آهنگ دیگری را بکنند؟ کیست که به مقام قرب تو انس گرفته باشد و درصدد روگرداندن از تو باشد؟ خدایا ما را در زمره کسانی قرار ده که برای قرب و دوستیت برگزیدی و برای عشق و محبت، خالص گردانده و شوق دیدارت را در آنان پدید آوردی» (مجلسی، ۱۹۸۴: ۱۴۸/۹۱).

۷. دست شستن از خود و نظر به جمال حضرت دوست

در عرفان، هنگامی که مرید قدم در راه طلب می‌گذارد به کلی از وجود خویش دست می‌شوید و خود را فدای راه خدا می‌کند و از سر صدق می‌گوید: «أَفْقُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»^۱. جانبازی و فدای جان در راه محبوب و معشوق، کمال مطلوب عرفان و راه یافتگان طریق حق و حقیقت است و این مهم به دست نمی‌آید مگر اینکه آدمی از تمام وجود خویش بگذرد تا در عشق، تمام و کامل شود: «دو رکعت در عشق است که وضویش درست نیاید إلا به خون. رکعتان فی العشق لا یصحّ الوضوء إلا بالدم» (عطار نیشابوری، ۱۳۹۳: ۵۹۳)

غزالی نیز بدین امر اشاره کرده که رسیدن به مرتبه شهادت، نیازمند شوقی عمیق و گذشتن از "خود" است: «ترک جان گفتن و از خود گذشتن، وسعت دل می‌خواهد و سعه صدر، باید از همه چیز گذشت تا لایق جانان شد، از همه امور مادی و دنیایی خود را وا رهاوند تا به عزت آشنایی مفتخر گردید انسان ممسک که نمی‌تواند از ساده‌ترین چیزهای حیات چشم بپوشد کجا توان گذشتن از جان را در خود می‌بیند و هرگز به درجه شهادت نمی‌رسد... بخیل هرگز شهید نمی‌شود چرا که وی ترک نانی نکوید ترک جانی چگونه گوید.» (غزالی، ۱۳۷۶: ۲۳۰) و نیز آنگونه که گفته اند: «إِنَّ حُبَّ اللَّهِ تَعَالَى قَدْ يَنْفَكُ عَن كُلِّ مَا عَدَاهُ» یعنی محبت خدا، انسان را از غیر خدا جدا می‌کند (دغیم، ۲۰۰۱: ۲۴۵).

مولوی جلال‌الدین محمد بلخی نیز زنده بودن به جان و سر (تن) را برای عاشق حقیقی، ننگ می‌داند و بودن در فراق را نفاق می‌داند و این فنای عاشق است که بقای به عشق و جاودانگی به حق را در پی

^۱ سوره النور، آیه ۳۶-۳۷

^۲ قرآن کریم، سوره غافر، آیه ۴۴

خواهد داشت. (مولوی، ۱۳۸۹: ۱۰۳۲؛ مولوی، ۱۳۷۵: ۱۱۰۱، دفتر ششم بیت ۲۴۷۷۹ و بعد) پس محبت و عشق بستر شوق است و این، محبت و عشق به محبوب و معشوق است که آن را پرورش می‌دهد و همه اینها از شوق و وصال به محبوب برمی‌خیزد و شوق و وصال به محبوب سرانجام به فنای عاشق منجر می‌شود.

۸. شوق جهاد فی سبیل الله، برآمده از عشق و محبت به معبود

کتاب خدا که اسوه عارفین خداجوست، شوق جهاد در راه خدا را یکی از آثار برآمده از عشق و محبت معبود خوانده؛ می‌فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَدْلِلْهُ عَلَى الْمُنْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما برگردد، بهزودی خدا گروهی را می‌آورد که آنها را دوست می‌دارد و آنان نیز او را دوست دارند. با مؤمنان، فروتن، و بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ‌کس را نمی‌ترسند. این فضل خداست. آنرا بهر که ببخواهد می‌دهد، و خدا گشایشگر داناست.» این کلام خدا که *يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ*، این دوست داشتن و محبت دو سویه میان عبد و معبود، اساس و پایه عشق در عرفان است (ابن عربی، بی‌تا: ۳۲۲/۲؛ انصاری، ۱۳۷۶: ۱۰۱-۱۰۲) سبب می‌شود که آدمی برای جان به جانان سپردن، و به دریای نور خدا وارد گشتن، لحظه شماری کند. به قول خواجه حافظ شیرازی:

از پای تا سرت همه نور خدا شود / در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی

(حافظ، ص ۴۹۴)

محبت و عشق بین خدا و بنده سالک، سبب می‌شود که آتش بندگی و اطاعت (که همان معاشقه راستین بین عبد و معبود است) زبانه کشیده و سراسر وجود سالک را در برگیرد. و چنان شوقی در او پدید می‌آورد که آدمی، جان خود را به خدا فروخته، رضایت و خشنودی او را می‌خرد و بنده‌ی اهل طریقت، جز به گذشتن از دنیا و فانی شدن در ذات خدا راضی نمی‌شود. این جان دادن، چه در راه دفاع از آرمان‌های الهی باشد (که در فقه اسلام از آن به جهاد دفاعی تعبیر شده)، و چه در راه برداشتن موانع گسترش حق و آزاد ساختن آنانی که ناخواسته در گمراهی و تاریکی به سر می‌برند (که در فقه، جهاد ابتدایی یا جهاد تحریری نامیده می‌شود)، در هر دو صورت، جان داده راه رستگاری را پیموده و به سر منزل رسیده است. سالک *محبّ خدا* نمی‌تواند نظاره‌گر شرک باشد، نمی‌تواند بی‌حرمتی به محبوب را تاب بیاورد. ممکن نیست که سالک طریق حق، با دیدن تاریکی‌هایی که بسیاری در آن فرو افتاده‌اند، سکوت کند، چه اینکه بر خود وظیفه می‌داند چراغی برافروزد، تا آنانی که به ظلمات خو گرفته‌اند، متنه گردند و راه را از بیراه تشخیص دهند. او این را تکلیفی بر گردن خود می‌داند. عارف عاشق مشتاقی که *محبّ نور* است، ظلمات را تاب نمی‌آورد. اگر کسی بخواهد نور حق را خاموش کرده و ظلمتی بر ظلمات بیافزاید، سالک حق ابتدا به جدال احسن، او را از تاریکی بر حذر می‌دارد و با کلام *لین* و گفتار نیک او را انذار می‌دهد، همانگونه موسای کلیم الله، بر فرعون انذار داد.^۲ و اگر مؤثر نیفتاد و راه هدایت را بسته دید، آنگاه وارد کارزار شده، جز از جبروت خدا ترسی به دل راه

^۱ المائدة : ۵۴

^۲ .سوره طه، آیه ۴۴

نمی دهد. در این مسیر، چه بکشد و چه کشته شود؛ به تعبیر کلام الله، إِخْدَىٰ الْحُسْنَىٰ، در هر صورت رستگار است. روشن است که شوق به دیدار حق و رسیدن به لقاء الله جز با جان‌بازی و ایثار جان میسر نمی شود و از عشق و محبت تام به محبوب است که شهادت می‌روید. عاشق زمانی که جز معشوق و محبوب را نبیند، جز او به دیگری دل نمی‌سپارد و در طریقی دیگر گام بر نمی‌دارد. به تعبیر حافظ شیرازی:

حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ

مَتَى مَا تَلَقَّ مَنْ تَهْوَى دَعِ الدُّنْيَا وَ أَهْلِهَا

(دیوان حافظ، ص ۵)

در این مسیر است که اراده عاشق بر معشوق بار می‌شود و در جهت رضای او و طلب خشنودی او جان خویش را فدا می‌کند و هیچ حلاوتی برای او بالاتر و برتر از این نیست که در نهایت به «شهادت» برسد و این همان راهی است که مجاهد در معرکه جهاد فی سبیل الله انجام می‌دهد. شهادت نقطه اوج عرفان و شهادت طلبی نیز از ملزومات عارف کامل واصل است.

۹. خون‌بهای شهیدِ عشق

عارف به دنبال سیری عارفانه و عاشقانه است و متعالی‌ترین مرحله و مرتبه عشق، فانی شدن و جان دادن بر سر پیمان و گذشتن از تعلقات دنیوییه در طریق محبوب است و شهادت همان مرحله‌ای است که عارف خود را در دریای عشق الهی مستغرق می‌بیند.

۱۰. قیمت عاشق، به قدر معشوق!

در عرفان اسلامی، به استناد حدیث قدسی، مراحل براینیل به شهادت بیان شده است که در میان عارفین و مشتاقین طریقت مشهور است: «قال الله تعالى من طلبني و جَدني و مَنْ وَجَدني عرفني و من عرفني احبني و من احبني عشقني و من عشقني عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلى ديتة و من على ديتة فانا ديتة». یعنی هر که مرا طلب کند، مرا خواهد یافت، و هر که مرا یافت مرا شناخت. و هر که مرا شناخت، مُجِب من شد، و هر که محب من گردید، عاشقم گشت، و هر که عاشم گردید، من نیز عاشق او می‌گردم. و هر که من عاشقم گردم، او را خواهم گشت، و هر که را بگشتم، پس بر من است که خون‌بهای او را ادا کنم و من خود، خون‌بهای او هستم.» (کاشانی، ۱۳۷۰: ۱۰۰؛ نظام‌الدین نیشابوری، ۱۹۹۶: ۴۸۶/۱؛ قیصری، ۱۳۷۵: ۵۲۲؛ خوارزمی، ۱۳۶۸: ۱۸۶/۱). چه چیز بالاتر از اینکه معشوق، خود را خون‌بهای خون عاشق قرار دهد؟ معشوقی که بسیط است، نه مرکب! و در عین احد بودن، واحد است! معشوقی که صفاتش عین ذات اوست. آن هنگام بگوید «بر من است که خون‌بهایعاشق را ادا کنم و من، "خود" خون‌بهای او هستم» یعنی همه‌ی وجود خود را که نامتناهی است، خون‌بهای او قرار می‌دهم. پس کدام رستگاری و کدام سعادت والاتر از این سخن، متصور است؟! قیمت عاشق، به قدر معشوق است. انسانی که عاشق دنیای فانی و تعلقات آن است، قدر و قیمتش به همان اندازه است، و انسانی که عاشق خداست، و در راه خدا جان می‌دهد، خون‌بهایش خود خداست. یعنی قدر و قیمتش نامتناهی است! بنگریم آنجا که عاشق آشفته حال از لذت این مقام می‌گوید:

چه حذر کنم ز مردن چو تویی کشنده من

ز هلاک خود چه ترسم چو هلا هلم تو دادی
(خوارزمی، شرح فصوص الحکم، ج ۱، ص ۱۸۶)

و نیز گوید:

جان و جهان فدایت ای آن که به زجانی

خوبست جان سپردن چون جان تو می‌ستانی

مردن به داغ و دردت عیش است بی‌نهایت

گشتن قتل عشقت عمریست جاودانی (همان)

۱۱. تجارت پرسودِ معشوق

شهیدان راه عشق می‌دانند که خون‌بهایشان دیدار معشوق، بلکه "خودِ معشوق" است، از همین روی در جان باختن مشتاقند و این عشق و محبت است که انسان را به حرکت و تکاپو وامی‌دارد. به عبارتی شهید را بر سر ذوق می‌آورد تا جان را نثار محبوب نماید. قرآن از این امر به یک معامله پرسود یاد می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می‌رهاند؟ به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید. این امر اگر بدانید، برای شما بهتر است.

همچنین می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۲ همانا خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] بهشت [و قرب الهی] خریده است همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند. [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست. و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله که با او کرده‌اید شادمان باشید، و این همان رستگاری بزرگ است.

تجارتی که برترین تجارت است. یک سوی آن، عاشق، سوی دیگر آن معشوق است. متاع معامله هم «جان» و بهای آن نیز رسیدن به معشوق (لقاء الله) و «نظر به وجه الله» است. چنان که خداوند فرمود: «وَجُوهٌ يُّؤَمِّدُ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»^۳ در آن روز چهره‌هایی مسرور اند و به سوی پروردگار خود می‌نگرند» در حالیکه به تصریح کتاب الله، عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ اند. این عشق‌بازی، دروازه‌ای است که شهید را بر درگاه اقیانوس عظمت خداوندی قرار می‌دهد، و اولین قطره‌ی خونی که از شهید بر زمین می‌ریزد، سراسر وجودش را تطهیر می‌کند. بدین گونه شهید «وصل» به معشوق می‌گردد و این اشارتی است در کلام سید و سالار عارفین و آموزگار مشتاقین، نبی اعظم، محمد رسول الله (ص) که فرمود: «لِلشَّهِيدِ سَبْعُ خِصَالٍ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهَاقُ وَالْقَطْرَةُ مِندَمَّ مَعْفُورٍ لَهَا كَلْدَنْبٍ» یعنی برای شهید، هفت خصلت از سوی خداست. (نخستین خصلت اینکه) اولین قطره خونی که از او بریزد، همه گناهانش آمرزیده می‌گردد (حر عاملی، ۱۳۶۸: ۱۶/۱۵).

۱. سوره الصف، آیه ۱۰-۱۱

۲. سوره التوبة، آیه ۱۱۱

۳. سوره القیامة، آیه ۲۲-۲۳

۱۲. شهادت، تمام محبت و کمال عشق

۱۲.۱. حیات حقیقی شهید

در سیر الی الله، عاشق در نهایت نیاز است و معشوق در کمال و نهایت بی‌نیازی و استغنا، و برای آن که عاشق به بی‌نیازی برسد باید به معشوق بپیوندد و این محقق نمی‌شود مگر اینکه عاشق از همه چیز خود حتی جان و تمام هستی خود بگذرد و در راه او نهایت ایثار و از خودگذشتگی را انجام دهد و جز این به کمال عشق نمی‌رسد و چاره جز جان سپردن نیست. به تعبیر حافظ شیرازی:

راهی است راه عشق که هیچش کناره نیست

آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست

(دیوان حافظ، ص ۷۶)

و این جان سپردن، در حقیقت، جان گرفتن است که در آن، مرگ و نیستی معنا ندارد. آنجا که خداوند، غایتِ اَمالِ عارفین، بر قلب نبی اعظم نجوا نمود که بر بندگان ابلاغ کند: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ»^۱ و هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند» و در همین باب: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنَّ لَّا تَشْعُرُونَ»^۲ و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نخوانید، بلکه زنده‌اند ولی شما نمی‌دانید.»

کشته شدن و جان دادن در این صراط، سلوک و حرکتی مبارک به سوی خدای جمیل است و نکاتی بسعظیم به همراه دارد. نخست اینکه شهادت، سیر و سلوک است، نه رکود و ایستایی و نه هلاکت و نابودی. دوم اینکه شهید یقیناً به مقصد می‌رسد، زیرا صراط خدا مستقیم است. دیگر اینکه شهید حتماً زنده است چون سالک است و حیات او طیب است نه آلوده و ناپاک، زیرا صراط خدای جمیل، همراه با جمال است و چنین سالکی در فضای جمالی سیر می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۶۱۳/۷). در حقیقت، عارف و سالک طریق الی الله تا به فنا نیندیشد به بقا دست نمی‌یابد. شهادت او را به مشاهده حق می‌رساند و زمانی که بعد از طی مراحل به فنا دست یافت او را «قتیل الله» گویند و جمال را بر او آشکار می‌سازند. و این (وصل به معشوق و لقاء او) همان مقصد صراط مستقیم، و تنها راه رسیدن به حیات جاودانه است: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» (هر که در روی زمین است فانی است و تنها ذات ذو الجلال و گرامی پروردگارت باقی می‌ماند).^۳ این آیه چنان در جان اهل عرفان نفوذ کرده، که ابن عربی (متوفای ۶۳۸ هـ) از عارفین بنام تاریخ اسلام، در فتوحات مکیه، با اشاره به مفهوم آیه شریفه قرآن، زنده بودن شهید را الگویی برای زندگی معنوی اهل انابت برمی‌شمرد. (ابن عربی، بی تا: ۳۶۲/۱ و ۵۲۱)

۱۲.۲. حکایت عاشق و انتظار جان دادن

در منابع عرفان اسلامی مشهور است که روز عیدی بود. مردم ایستاده و منتظر نماز بودند. ناگهان جوانی به میان جمع آمد و گفت:

من مات عشقاً فلیمُت هكذا لاخیر فی عشق بلا موت

(غزالی، بی تا: ۳۵۱/۴؛ قشیری، بی تا: ۵۶۸؛ ابن خلکان، بی تا: ۴۷۳/۳؛ نویری، ۲۰۰۴: ۱۷۹/۲).

^۱ سوره آل عمران، آیه ۱۶۹

^۲ سوره بقره، آیه ۱۵۴

^۳ الرحمن: ۲۷

هر که از سر عشق بمیرد، باید که چنین باشد (حق دارد)، چه اینکه عشق بدون جان دادن، خیری ندارد! چنین شور و اشتیاقی در محضر معشوق حقیقی، انتظار شهادت را به ارمان می آورد، چنانکه عاشق برای رسیدن به معشوق و نیل به زندگی حقیقی، لحظه شماری می کند، همانگونه که معشوق در قرآن بیان نمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^۱ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدهی که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و برخی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند». چنانکه مولای عارفین و امیر مشتاقین، علی بن ابی طالب^۷ فرمودند: «وَ اللَّهُ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِأَلْمُوتِ مِنَ الطِّفْلِ بِتَدْيِ أُمِّهِ (به خدا قسم، آنس پسر ابیطالب به مرگ در راه خدا بیش از علاقه طفل به سینهی مادر است)» (سید رضی، ۱۳۶۴: ۵۲؛ علامه حلی، ۱۳۷۰: ۱۸۰)

۱۲.۳. حکایت امام حسین (ع) و روز عرفه

در منابع عرفان اسلامی و در لسان عارفین مسلمان، شاید بتوان اوج عشق و محبت به عنوان خمیرمایه نگرش عرفانی به شهادت را در ماجرای کربلا دریافت که اسوه ای حسنه در تاریخ عرفان و طریقت عارفان است. مناجات اباعبدالله در روز عرفه که دعوت علنی از مردم برای حرکت به سوی خدا بود، نشانی از ایمن مدعاست. همانگونه که میخوانیم: «إِلَهِي وَسَيِّدِي وَدَدْنَا نَأْتَلُوا حِيَا سَبْعِينَ أَلْفَ فَيْطَاعَتِكَ وَمَحَبَّتِكَ، سَيِّمًا إِذَا كَانَتْ لِيُنْصَرُّ دِينُكَ وَأَحْيَاءُ أَمْرِكَ» خدایا... دوست دارم که در راه طاعت و محبت تو هفتاد هزار بار کشته شوم، آن هنگام که با کشته شدنم، دین تو (راه رسیدن به تو) زنده و برقرار باشد.^۲

آنکس که هتورادار داز عیش چه کم دارد

وانکس که هتورابیندایما هچه کم دارد

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۰۲.)

و نیز به خدا عرضه میدارد: «الهی اطلبنی برحمتک حتی اصل الیک واجذبنی بمنک حتی اقبل علیک^۳ خداوندا به رحمت خود مرا طلب فرما تا با واصل کردم و مرا جذب کن و بر من منت بگذار تا روی به سوی تو آورم». به تعبیر فیض کاشانی:

خوشا آن دل که با دلدار آمیخت

خوشا آن جان که با جانانه پیوست

(دیوان فیض کاشانی، غزلیات، غزل ۷۹.)

پرواز کاروان حسینی، سرلوحه خداجویانی است که در دل در گرو معبود داشته؛ شوق پرواز جان به لبهایشان رسانده است. آنگونه که مولانا جلال الدین محمد بلخی میگوید:

کجا یید ای شهیدان خدایی بلاجویان دشت کربلایی

^۱ سوره الأحزاب، آیه ۲۳

^۲ فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ترجمه موسوعه کلمات الامام الحسین)، جمعی از نویسندگان (شریفی و زینالی و...)، مترجم علی مؤیدی، تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۸۲، ص ۵۳۶.

^۳ شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای امام حسین در روز عرفه.

کجایید ای سبک روحان عاشق پرنده تر زمرغان هوایی

(کلیات شمس، ج ۶، ص ۵۷-۵۶)

مولانا در قالب اعتراض به جامه‌دریدن محبین در عزای سیدالشهداء، روز عاشورا را روز وجد عارفین می‌داند. چه اینکه سید عارفین در این روز از بند دنیا خلاص شده به اقیانوس حق پیوسته است:

پس عزابر خود کنیدا یخفتگان

زانکبدمر گیستاینخوا بگران

روحسلطانیز زندانیبجست

جامهچهدرانیمو چونخایمدمست

چونکایشانخسرو دینبوده‌اند

وقتشادیدشچوبشکستندبند

(مولوی، ۱۳۸۹: ۹۰۱)

و این نیست مگر به واسطه محبت و عشق و محبت سید العارفین ابوعبدالله الحسین به خدای عشق آفرین... به تعبیر مولوی:

رو سینهر اچونسینه‌ها هفت‌آبشواز کینه‌ها

و آنگهشرا بعشقرایمانهشوپیمانهاشو

باید کهجملهجانشویتالایقجانانشوی

گرسویمستانمی‌رویمستانهشومستانهشو (مولوی، دیوان شمس، غزلیات،

غزلشماره ۲۱۳۱)

آن کسی که مستانه و جانانه به سوی جانان رفت، از سر شور و شوق برخاسته از محبت و عشق، از خود گذشته معشوق را برگزید، آینه خدانما می‌شود. آنگونه که محبت خدا به محبت او گره می‌خورد. چنانکه در عرفان اسلامی، محبت حسین، محبت خداست و محبت خدا، محبت حسین! أَحِبَّاللَّهِمُنْأَحِبِّحُسَيْنًا (فیض کاشانی، ۱۳۷۶: ۲۲۳/۴)

آن حسینی که از روی عقیده و با عشق و محبت به خدا، با شوق به سوی خدا حرکت کرد، قبله اهل ولاء گردید! به تعبیر تاج الدین خوارزمی در شرحفصوصالحکم:

شاهانجهانبند هفرمانحسین‌اند تاگفتهای دوستکتهتوبندهمایی

(خوارزمی، ۱۳۶۸: ۱۹۲/۱)

۱۳. شهادت، والاترین نشان عشق و محبت

در عرفان اسلامی، بنده‌ای که أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ گردد، به جایگاهی خواهد رسید که هیچ خیر و منزلتی ماورای آن وجود ندارد. پیغمبر خاتم (ص) فرمودند: «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ بَرٌّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ» (بالاتر از هر کار خیری، خیر و نیکی دیگری است تا آنکه فردی در راه خدا کشته شود، و بالاتر از کشته شدن در راه خدا خیر و نیکی دیگری نیست) (کلینی، ۱۳۶۵: ۳۴۸/۲؛ حر عاملی، ۱۳۶۸: ۱۶/۱۵؛ صدوق، ۱۳۶۲: ۹/۱).

از همین روی، در شریعت اسلام، کسی که در معرکه جهاد به شهادت برسد، هم روح و هم جسمش پاک می‌شود و نه محتاج غسل میت است، و نه نیازی به کفن دارد، بلکه با همان لباس خونین دفن می‌شود. (ابن عربی، بی‌تا: ۵۳۵-۵۲۱/۱؛ حر عاملی، ۱۳۶۸: ۵۰۶/۲-۵۱۱)

عشق و محبت به معبود، آدمی را به مرتبه‌ای می‌رساند که شهادت را والاترین معیار کرامت خود می‌خواند. در حدیثی آمده است، از افرادی که وارد بهشت می‌شوند هیچکس آرزوی بازگشت به دنیا را ندارد، مگر شهید که او به سبب کرامتی که در شهادت می‌بیند آرزو می‌کند به دنیا برگردد و دهها

مرتبه در راه خدا کشته شود.^۱ این نیست مگر لذتی که شهید در محبت خدا می‌بیند. شور و شوقی که از این عشق و محبت برمی‌خیزد، انسان را این چنین در مسیر کمال و استغراق در ذات خدا می‌نهد که در آن صورت آدمی ذره‌ای از روشنایی عشق را با دنیا معاوضه نمی‌کند.

۱۴. نتیجه گیری

در عرفان اسلامی، عشق و محبت آدمی به خدای احد و واحد، والاترین درجه‌ی عشق و محبت است. چه اینکه خدا، اول و آخر و مبدأ و مقصد و ظاهر و باطن است،^۲ و از سویی قیمت هر عاشق به قدر معشوق است، یعنی کسی که عاشق متاعی از تعلقات دنیویه گشته، ارزش خود را به همان میزان محدود و معین کرده است. لیکن کسی که عاشق خدای نامتناهی شود، قدر و قیمت و ارزشی نامتناهی می‌یابد. و این مرتبه عالی‌هی حُب و عشق، به بهترین نحو، محرک انسان به سوی خداست. این عشق به معبود الهی است که عاشق در پرتو تجلیات معشوق محو می‌شود و این عشق و محبت، کشش و جذب‌های است که در سالک الی الله وجود دارد و او را به سوی کمال می‌برد. چه اینکه «عشق» و «محبت» اصل و اساسشوق و در نتیجه عامل «حرکت» است.

این عشق، و این محبت، انسان را به مقام «قلب سلیم» می‌رساند و نعمت عرفان (خودشناسی و خداشناسی) را بر او تمام و کامل می‌کند. در اینجا است که آدمی جان خود را به خدا فروخته، رضایت و خشنودی خدا را می‌خرد. این جان دادن، چه در راه دفاع از آرمان‌های الهی باشد، و چه در راه برداشتن موانع گسترش حق و آزاد ساختن آنانی که ناخواسته در گمراهی و تاریکی به سر می‌برند، در هر دو صورت، جان داده راه رستگاری را پیموده و به سرمنزل رسیده است. عشق سرانجام به فنا می‌انجامد و کمال عشق به حق پیوستن و با حق بودن است و فنا ی عاشق در عرفان، شهادت است. شهید با تقدیم جان خود (که عزیزترین داشته هر انسان است) در راه روشن کردن چراغ عشق و مبارزه علیه تاریکی‌ها، رضایت معشوق را طلب کرده و جز خشنودی معشوق (و بهتر است بگوییم جز خود معشوق) خواسته دیگری ندارد. اینگونه است که در عرفان اسلامی، عشق و محبت خیمه‌های بهنگر شعر فانی هم‌موضوعاً «شهادت» است. انگیزه دل‌یلش عقیده و خمیرمایه عشق است.

۱. «مَا أَحَدٌ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يُحِبُّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا وَلَهُ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ، إِلَّا الشَّهِيدُ، يَتَمَنَّى أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا فَيُقْتَلَ عَشْرَ مَرَّاتٍ، لِمَا يَرَى مِنَ الْكَرَامَةِ» (صحیح البخاری، نسخه وزارت الأوقاف المصرية، ج ۱۰، ص ۲۲۸، حدیث ۲۸۱۷؛ صحیح مسلم، نسخه دار الجیل بیروت، ج ۶، ص ۳۵، حدیث ۴۹۷۶).

۲. کلام الله المجید، سوره الحدید، آیه ۳؛ سوره البقره، آیه ۱۵۶؛ سوره الحجر، آیه ۲۹ و...

منابع و مأخذ

۱. قرآن
۲. ابنخلکان، أبو العباس شمس الدیناً محمد بن محمد (بی تا)، و فیاتاً لأعیاناً نوأبناءً أبناء الزمان، بیروت: دار صادر.
۳. ابن عربی، محی الدین (بی تا)، الفتوحات المکیة (۴ جلدی)، بیروت: نشر دار صادر.
۴. ابن فارس، احمد (۱۳۶۳)، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۹۴)، لسان العرب، بیروت: دار صادر.
۶. انصاری، خواجه عبدالله بن محمد (۱۳۷۷)، مجموعه رسائل فارسی، تصحیح محمد س... رور مولایی، تهران: انتشارات توس.
۷. انصاری، خواجه عبدالله بن محمد، (۱۳۷۶)، منازل لالسائین، تهران: دارالعلم.
۸. بقلیشیرازی، روزبهان، (۱۳۶۰)، عبر العاشقین، تصحیح و مقدمه هنر یکرین، تهران: انتشارات منوچهری.
۹. جواد یاملی، عبدالله (۱۳۸۴)، تفسیر تسنیم، قم: مرکز نشر اسراء.
۱۰. حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد (۱۳۷۸)، دیوان حافظ، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم معنی، تهران: نشر یاسین.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۳۶۸)، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل لیبیت.
۱۲. حسن زاده، داود (۱۳۹۰)، اسفار اربعه در عرفان اسلامی، فصلنامه حکمت عرفانی، سال اول، شماره ۲، زمستان ۱۳۹۰.
۱۳. حلی، حسین بن یوسف (۱۳۷۰)، کشف الیقین، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد.
۱۴. خوارزمی، تاج الدین حسین بن حسن (۱۳۶۸)، شرح قصص و احکام، تهران: انتشارات مولی.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۹۹۲)، مفردات الفاظ قرآن، بیروت: دار القلم.
۱۶. دغیم، سمیع (۲۰۰۱)، موسوعه مصطلحات الامام فخر الدین الرازی، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
۱۷. سید رضی، ابوالحسن محمد بن حسین (۱۳۶۴)، نهج البلاغه، قم: نشر دار الهجرة.
۱۸. شریفی، محمود؛ زینالی، سید حس...ین؛ احمدیان، محمود؛ مدنی، س...ید محمود (۱۳۸۲)، فرهنگ جامع سخنرانی امام حسین (ترجمه موسوعه کلمات امامت امام حسین)، مترجم علی مؤیدی، تهران: نشر امیر کبیر.
۱۹. صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن ابویهمی (۱۳۶۲)، الخصال، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۲۰. عطاری نیشابوری، فرید الدین محمد بن ابراهیم (۱۳۹۳)، تذکره اولیاء، تصحیح محمد استعلامی، تهران: نشر زوار.
۲۱. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد (بی تا)، إحياء علوم الدین، بیروت: دار المعرفه.
۲۲. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد (۱۳۷۶)، مجموعه آثار فارسی، تصحیح و تحقیق احمد مجاهد، تهران: نشر دانشگاه تهران.
۲۳. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد (۱۳۷۴)، مجموعه رسائل الإمام الغزالی، بیروت: نشر دار الفکر.
۲۴. فیض کاشانی، مس...لا محسن (۱۳۷۶)، المحجّة البیضاء، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی جامع مدرسین.
۲۵. القشیری، عبدالرحیم بن عبدالکریم بن هوازن (بی تا)، رساله قشیری، ترجمه بدیع الزمان فروزانفر، بی جا.
۲۶. قیص...ری، محمد بن داود رومی (۱۳۷۵)، شرح قصص و احکام، به تصحیح سید جلال الدین آش...تینی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۷. کاشانی، عبدالرزاق (۱۳۷۰)، شرح قصص و احکام، قم: انتشارات تبی دار.
۲۸. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب (۱۳۶۵)، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۹. مجلسی، محمد باقر (۱۹۸۴)، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسه الوفاء.
۳۰. ملا صدرا، محمد بن ابراهیم قوام شیرازی (۱۳۶۰)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت: دار احیاء التراث.

۳۱. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم قوام شیرازی (۱۳۸۱)، کسر الاصنام الجاهلیة، مقدمه و تصحیح و تعلیق از دکتر جهانگیری، تهران: انتشارات بنیاد حکمت صدرا.
۳۲. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۸۹)، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد الین نیکلسون، تهران: انتشارات فرهنگسرای میردشتی.
۳۳. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۷۵)، مثنوی معنوی، تهران: انتشارات پژوهش.
۳۴. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۸۶)، دیوان کبیر (کلیات شمس تبریزی)، تصحیح توفیق سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۳۵. میبیدی، رشیدالدین احمد بن ابی‌سعد (۱۳۷۱)، کشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۳۶. نظام‌الدین نیشابوری، حسن بن محمد (۱۹۹۶)، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۳۷. النوبری، شهاب‌الدین أحمد بن عبدالوهاب (۲۰۰۴)، نهاية الأرب فی فنون الأدب، بیروت: دار الکتب العلمیة.

Affection and love, the essence and basis of mystical attitude to martyrdom in the Islamic mysticism

Noor Mohammad Ansari ¹, Jamshid Jalali Shijani ²

1. MA in religions and mysticism, Islamic Azad University, Yadegar-e- Imam Khomeini (RAH), Shahr-e- Rey Branch
2. Assistant Professor of University

Abstract

The subject of this study is to investigate affection and love, essence and basis of mystical attitude to martyrdom in Islamic mysticism. In this study, we have investigated and explained the concept and meaning of martyrdom in the Islamic mysticism and the relationship of affection and love with passion of martyrdom. In the divine teachings of Islam, "witnesses" is the highest points of the rise of humans. In the Book of Allah, martyrs are companion of prophets are veracious. And what position higher than this? Getting to this position has various triggers, indexes and motivating factors. This issue has been discussed from various angles. In the meantime, "love" and "affection" are the essence and main motive in the mystical attitude to the issue of martyrdom. It is love and affection that reaches people to a place towards God; he separates from us and in a deal that its essence is profit, sells his life to God and as a result of it, he will be martyr, so that nothing is hidden from his view.

Keywords: martyr, martyrdom, Islamic mysticism, love, affection
